

## بسم الله الرحمن الرحيم

### السلام عیک یا ابا عبدالله، السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

رفقای عزیز، به اصطلاح، فردا جمعه است، سال تحویل می‌شود، پس فردا عید می‌گیرید. من به رفقای عزیز جساراً گفته‌ام، گفتم: شما از خدا بخواهید که خدایا، بالاخره من وقتی می‌خواهم بگویم خجالت می‌کشم، چون که من پرونده شما را نمی‌بینم، من از روی پرونده خودم، روی شما حساب می‌کنم.

خدایا، هر چیزی که توی این سال گذشت، اگر ما گناه کردیم، معصیت تو را کردیم، تو را به حق پنج نور پاک ما را ببخش. این سال نو که وارد می‌شویم، ما را جزء معصومین قرار بده؛ یعنی ما را پاک و پاکیزه قرار بده، از سر گناه‌های ما بگذر، پاداشت این باشد که ولایت ما را کامل کن؛ البته ولایت دارید، خدایا، ولایت ما را کامل کن و این کامل بودن، سال‌های سال کامل باشد.

خدایا، این ولایت ما را محافظت کن؛ مبادا شیطان از دست ما بگیرد. اگر شیطان ولایت را از دست ما بگیرد، ما چند جا شرمنده‌ایم؛ اول خدا، پیش تو شرمنده‌ایم، بعد پیش خود ولایت شرمنده‌ایم، بعد روز محشر، ما جلوی صدیقین، جلوی ائمه طاهرین، شرمنده‌ایم.

خدایا، تو را به حق پیغمبر، تو را به حق امیرالمؤمنین، تو را به حق فاطمه زهرا، تو را به حق امام حسن، امام حسین، تو را به حق آن کسانی که تمام خلقت را به واسطه آنها [خلق] کردی، تو را به حق آنها، ما را شرمنده وارد محشر نکن، ما با پرچم ولایت، وارد محشر بشویم.

خدایا، تو را به حق پنج تن، این امام زمان را از ما راضی بگردان. امام زمان را از ما خشنود بگردان.

خدایا، ما را یورش قرار بده.

خدایا، ما را سرباز امام زمان قرار بده.

خدایا، به حق امام زمان، به ما یقین بده.

خدایا، به حق امام زمان، ما جزء آنها نباشیم که پیرو زمان باشیم. اگر توی این سال ما پیرو زمان بودیم، تو را به حق وجود امام زمان، تو را به حق این وجودی که به قدر تمام خلقت ارزش دارد؛ یعنی تمام خلقت مدیون امام زمان هستند، تمام خلقت باید فرمانش را ببرند، امام زمان، فرمانده کل خلقت است، نه این عالم. این عالم که چیزی نیست. ما چشممان را توی این عالم باز کردیم، تو این عالم می‌بینیم؛ این چیزی نیست، خدایا، تو خودت می‌دانی چقدر کرات داری، چقدر عالم داری و ایشان به کل خلقت اشراف دارد، از تمام خلقت بزرگتر است، خدایا، به حق امام زمان ما، اگر تا حالا [پیرو] نبودیم، ما را پیرو آقا امام زمان قرار بده، امام زمان را از ما خشنود بگردان.

خدایا، ما می‌دانیم و یقین داریم که حجة بن الحسن است و خواهد آمد. خدایا، ما را یورش قرار بده.

خدایا، امام زمان را از ما راضی بگردان.

خدایا، عید ما این است که تو به ما عیدی بدهی و دعای ما را مستجاب کنی، عیدی ما ولایت باشد.

خدایا، همه چیز به رفقای من دادی، الحمد لله همه چیز دارند، امورشان خیلی آبرومند، می‌گذرد. خدایا، اول، عمرشان را زیاد کن، سالهای سال، زیر سایه امام زمان باشند. خدایا، اینقدر به اینها یقین بده که اصلاً هیچ مؤثری را مؤثر ندانند.

رفقای عزیز، امروز با رفقا یک بحث راجع به این قسمت داشتیم. خلاصه، نتیجه این دور هم نشستن این بود که اگر ما بخواهیم به ولایت یقین کنیم، باید هیچ مؤثری را مؤثر ندانیم؛ یعنی تمام آن مؤثرها، اگر یک اندازه‌ای هم هستند، خدا آن را مؤثر قرارداده است. اگر یک چیزی آمد و به تو رسید، باید خدا را مؤثر بدانید. هر نعمتی از هر شخصی به تو رسید، باید خدا را مؤثر بدانید؛ اما خدا حاج شیخ عباس تهرانی رحمت کند، می‌گفت: نهر را هم تعمیر کن. این که می‌گوید: «تشکر خلق، تشکر خالق است» آیا متوجه شدیم یعنی چه؟ این احسانی را که به تو کرده، تشکر کن، برو برایش دعایش کن. خدا به این، یک لیاقتی داده است. مگر خدا نمی‌گوید: من خیر به دست مؤمن جاری می‌کنم؟ این خیر که به تو رسیده، تو باید بفهمی؛ این مؤمن است که [خیرش] به تو رسیده، این خودش هزار جور کار دارد، این با همه دوست است، رفیق است. چرا نرفته به او اینقدر عنایت کند؟ رفقای عزیز، بدانید این عنایت که به تو شده و کرده، این حواله است، آن وقت حواله را به چه کسی می‌دهد؟ به مؤمن می‌دهد و اگر او یک چیزی به تو داد، احسان به تو کرد، باید صد در صد، ایشان را مؤثر ندانید؛ اما ایشان را مانند این که به اصطلاح، برای تو حواله کرده، به تو حواله داده است. مؤمن است که به دستش خیر جاری می‌شود، این را باید بدانید. متوجه شدید؟

رفقای عزیز، ما باید سرکش نباشیم، خودخواه نباشیم، باید کامل در اختیار باشیم. رفقای عزیز، اگر ما بخواهید که واقعاً یک مطلبی را آگاهی داشته باشید، ما باید هر روز از آقا از امام زمان درس بگیریم، هر روز باید از قرآن مجید درس بگیریم، هر روز باید از ولی الله الاعظم درس بگیریم، آنها هر روز برای ما اطلاعیه صادر می‌کنند. دارد داد می‌کشد، «هل من ناصر؟» بیا طرف من. ما باید اطاعت کنیم. «هل من ناصر؟» یعنی چه؟ یعنی تو را دارد دعوت می‌کند. عزیز من، این دعوت را بپذیر. آیا می‌دانیم یعنی چه؟ عزیز من، امام زمان تو را دعوت کرده، تو پی امام زمان نمی‌روی؛ پی زمان می‌روی. والله، من نمی‌خواهم یک خرده تند حرف بزنم؛ اما چه کار کنم، مطلب تند می‌شود. تو خودت خجالت نمی‌کنی؟ شرم نمی‌کنی، حیا نمی‌کنی؟ آقا، دارد داد می‌زند، می‌گوید: بیا طرف من، تو طرف زمان می‌روی، تو زمان را از امام زمان خودت مهم‌تر می‌دانی؛ اشتباه می‌کنی. زمان، یک مدتی دارد. چرا ما روایت داریم وقتی که تمام عالم به هم می‌خورد؛ به غیر عرش خدا؟ خدا عرش را خلق کرده، عالم هم خلق است، چرا به هم نمی‌خورد؛ [چون] جای ائمه طاهرین است. والله، اگر خدا، عرش را احترام می‌کند، به واسطه امام زمان می‌کند، والله، به واسطه علی (علیه السلام) می‌کند، والله، به واسطه این ائمه طاهرین می‌کند.

مگر ما جای متبرکه نداریم؟ روایت صحیح داریم، وقتی عالم می‌خواهد به هم بخورد، به جبرئیل می‌گوید: برو آنجا قبر آقا امام حسین را بلند کن، آن عیالین است، مبادا، آن زمین به هم بخورد، کجا می‌برد؟ در عرش [می‌برد]. خدا حاج شیخ عباس را رحمت کند، گفت: وقتی یک قدری بالا می‌برد، مانند یک غربال یک تکان به آن می‌دهد، مشرکین و منافقین تمام زمین می‌ریزند. فقط آنها که «هل من ناصر» امام حسین را لیبیک گفتند، در آنجا خوابیدند، این‌ها را در عرش خودش می‌برد. ما کجاییم؟ چه فکری می‌کنیم؟ چرا این فکرها را نمی‌کنید، می‌روید خودتان را اسیر یک حرف‌هایی می‌کنید؛ هم خودتان را و هم مغز مبارکتان را اذیت می‌کنید؟ یک تکان به آن می‌دهد، تمام می‌ریزد. چه کسی را بالا می‌برد؟ آنهایی که امام زمان به آنها گفته، پدر و مادرم به قربانت. مگر خدا دست برمی‌دارد؟ آنها مطیع بودند، «السلام علیک یا مطیع لله ورسوله، عبد الصالح» پدر و مادرم به قربانت. والله، بالله، عقیده ولایت این است، در تمام گلوله‌های خونم همین است، هر کجا، هر کسی که مطیع خدا و پیغمبر و امام زمان باشد، آنها حافظش او هستند، آنها نگهدار او هستند.

قربانتان بروم، فدایتان بشوم، همیشه، خدای تبارک و تعالی، یک صحنه‌هایی به وجود آورده است. شما خیال نکنید، این پیغمبر اکرم مطیع خداست؛ حالا شیطان با همه این حرف‌ها آمده، دخالت کرده. می‌خواهند پیغمبر را بکشند، یک وحشتی دارند. آمده به شکل یک پیرمردی، یک بازی درآورده، یک منافقی شده است. آخر، قربانتان بروم، تسبیح چند جور است، ذکر چند جور است، ما یک ذکر منافقی داریم، یک ذکر ریا داریم، خودمان به این بساطها می‌زنیم؛ یعنی که ما آدم متدین هستیم. حالا شیطان آمده به شکل

یک دانه از همان‌ها شده است. می‌گوید چه می‌گویید؟ می‌گوید: حالا می‌خواهیم او را بکشیم. خب، بنی هاشم هستند، نمی‌دانم حمزه که هست، پیغمبر طرفدار دارد. هر که او را بکشد، او را می‌کشند. از کشتن خودشان می‌ترسیدند، حیاء ندارند، شرم ندارند. گفت: من یک آدمی هستم، غیر [شما] هستم؛ اما من خلاصه یک حرفی می‌زنم؛ اگر خوب بود، [عمل کنید] گفت: از هر قبیله‌ای یکی انتخاب بشود. دیگر [اطرافیان] پیغمبر که نمی‌توانند با صد نفر یا پنجاه قبیله طرف بشوند. یک دفعه بریزید، پیغمبر را بکشید. گفتند: این، عجب چیزی شد. خلاصه، این که مشورت کردیم، این مرد، خیلی درست گفت. همین کار را کردند.

حالا من می‌خواهم نتیجه‌گیری کنم. این‌ها تا می‌خواستند این کار را بکنند، جبرئیل نازل شد. گفت: یا محمد، علی را جای خودت بگذار، برو بیرون. پیغمبر اکرم هم همین کار را می‌کند. حالا، ببین، جان من، قربانت بروم، حالا من منظورم این است که خدا حافظ خود پیغمبر که نیست، تو هم بخواهی دینت را حفظ کنی، تو هم بخواهی اطاعت کنی، تو را هم حفظ می‌کند. حالا او را آنجا توی غار برده است. حالا عنکبوت می‌آید، تار می‌زند، جبرئیل می‌آید. می‌گوید: کجا بودی؟ می‌گوید: آمدم اگر پیغمبر کاری داشت، او را حفظ کنم. گفت: حفظش با من است. با چه چیزی؟ [گفت:] با تارهایم. این جبرئیل که هشت شهر قوم لوط را بالا برد، هر چه کرد، نتوانست تارها را پاره کند. ببین، عزیز من، خالقیت این است، خداشناسی این است.

خدا حاج شیخ عباس را شب جمعه رحمت کند. گفت: نج، نج، نکند، چیزی نیست؛ این خداشناسی ست. واللّه، حاج شیخ عباس خداشناس بود. گفت: خدا قدرت جبرئیل را گرفت، به این داد؛ یعنی بابا جان من، بفهمید، یقین این است؛ هیچ قدرتی، قدرت نیست. این قدرت‌ها که اینها دارند، قلدری است. این را می‌گیرند، آن را می‌بندند، اذیت می‌کنند، یک کارهایی می‌کنند؛ مثل مأمون، یا هارون. اینها قلدری است. ببین خدا دارد چطور قدرت‌نمایی می‌کند؟ به کل عالم می‌گوید: من اگر بخواهم کسی را حفظ بکنم، به توسط یک تار عنکبوت حفظ می‌کنم. حالا تو برو ده نفر هوادار تو بشوند؛ تو که یقین نداری.

واللّه عقیده ولایتم این است؛ رفقای عزیز، بیاید خودتان را در دست در اختیار خدا بگذارید، خدا شما را حفظ می‌کند. چه کسی تا حالا شما را حفظ کرده است؟ یک چیزهایی یا حرف‌هایی که خدا می‌زند، می‌خواهد به کل خلقت آگاهی بدهد. پیغمبر اکرم، در ظاهر خیلی اوج گرفت، قرآن به او نازل شد، جبرئیل به او نازل شد، به او وحی رسید، خدا یک علمی به او داد، تا کل خلقت خبر داشت که چه می‌شود. تمام این‌ها را به پیغمبر داد. حالا می‌گوید: ای محمد، چه کسی این‌ها را به تو داده است؟ ببین، بابا جان، قربانت بروم، فدایتان بشوم، خدا داره افشا می‌کند؛ یعنی تا حتی آن چیزی که پیغمبر دارد، من به او دادم. دارد به تو آگاهی می‌دهد. آیا ما آگاهی داریم یا نداریم؟ چه کسی به امیر المؤمنین قدرت داد که هفت قلعه توی هم است، می‌آید، دیوار این قلعه را می‌گیرد، در آن را می‌گیرد، یک تکان می‌دهد، هفت قلعه روی هم می‌ریزد. می‌گوید: «قدرة الله» از علی می‌پرسند، می‌گوید: این «قدرة الله» است. این قدرت را خدا به من داده است. ببین، همه جا خدا دارد افشاگری می‌کند که ما اتکا به جایی نداشته باشیم، ما اتکا به خدا داشته باشیم. واللّه، خدا دارد برای ما افشاگری می‌کند. باز هم حواستان این طرف و آن طرف است؟

اگر شما رفتی به غیر خدا، درس خواندی، به غیر خدا هم حرف می‌زنی. واللّه، اگر به غیر خدا درس خواندی، به غیر خدا هم حرف می‌زنی. اگر از برای امر خدا درس خواندی، از برای امر خدا، از برای خدا [می‌زنی]، حرف لغو نمی‌زنی. یک کسی بود، یک قدری، کار و بارش سقوط کرد. آمد، گفت: چه فکری کنیم؟ گفت: ما یک حرف تازه‌ای درست می‌کنیم، می‌زنیم. مردم دور ما را بگیرند. آخر، اشخاصی که ولایتشان القایی نیست، ثابت نیست، همیشه این طرف و آن طرف می‌زنند. این یک چیزی تازه‌ای هم نیست که حالا ما بخوایم بگوییم. پیغمبر فرمود: بعد از من، امت من هفتاد و سه فرقه می‌شوند، یک فرقه‌اش ناجی است. گویا حالا یک خرده کم یا زیاد، سلمان حرفی زد. گفت: یا سلمان، اگر تمام خلقت یک طرف رفتند، اگر علی یک طرف رفت، برو طرف علی. آنکه طرف علی است، ناجی است. حالا هفتاد و دو فرقه، غیر ناجی هستند.

من خدا می‌دانم، به وجدانم قسم، یک پاروقته‌ها، یک حرف‌هایی که یک وقت می‌شنوم، تمام استخوان‌هایم، تیرک، تیرک می‌کند. من از او خیلی توقع ندارم، از آن توقع دارم که چرا به این گیر می‌دهد. حالا این آقا مثلاً در خارج می‌رود؛ یا انگلیسی یا آمریکا می‌رود، یک درس می‌خواند. این پیش آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها رفته است. بابا جان، عزیز من، تو که پای صحبت‌های این، جمع می‌شوی، ببین، این القا از کجا گرفته است. پیش دشمن خدا، دشمن زهرا، دشمن قرآن، رفته است. حالا یک چیزی یاد گرفته است. به او القای ولایت نشده است. حالا می‌خواهد چه کار کند؟ می‌خواهد خودش را جا بیندازد؛ یعنی می‌خواهد بگوید: من هم علم دارم، علم قرآن دارم، علم فیزیک دارم، علم شیمی دارم، نمی‌دانم این علم‌ها که شما بهتر بلدید. من همه علمی دارم! بابا جان، عزیز من، تو که پای این حرف‌های این می‌روی، ببین، این رفته چند سال خدمت امام زمان درس خوانده؟ امام زمان به او نظر کرده است؟ ولایت به این نظر کرده است؟ کجا رفته؟ حالا یا شده آمده است. حالا می‌خواهد چه کار کند؟ می‌خواهد از خودش حرف تازه بزند. این شخصی که خلاصه، دید یک قدری کارش نگرفته، آمد و یک قدری صحبت کرد. یک حرفی زد که بدعت به دین بود. یک چند نفری زیاد دوش را گرفتند. یک وقت توی وجدانش رفت. گفت: ما که داریم حرف باطل می‌زنیم. پیش پیغمبر آن زمان آمد، گفت: من توبه کردم. من پیش تو آمدم که توبه کنم. گویا فوراً وحی رسید؛ ای حبیب من، به این بگو آنهایی که به حرف تو رفتند و مردند، باید بروی آنها را زنده کنی، این حرف را از کله آنها بیرون کنی. توبه تو این است.

بابا جان من، عزیز جان من، بیا به روایت و حدیث و به قرآن یقین داشته باش؛ جلوی دهانت را بگیر. تو خودت آمدی گفتی، جلوی دهان مردم را نگیرید. آیا جلوی دهان مردم نگیرند، همه مردم آزادند؟ تو حرفی را که می‌زنی باید از کانال ولایت بزنی. اگر از کانال ولایت بزنی، به تو می‌گویم، تو مثل یک کسی می‌مانی که نه خودت ریشه داری، نه حرفت. پیغمبر اکرم فرمود: من شجره توحیدم، علی، وصی من، ساق این شجره است. قرآن میوه این شجره است، دوستان ما برگ این شجره هستند. ای جوان، من به تو می‌گویم، انتقاد، عیب ندارد. شما الان یک جشنی داری، یا چراغانی داری، می‌روی دو تا درخت سرور را می‌بری، دو تا درخت کاج را می‌بری، دو تا درخت یاس می‌بری و اینها را می‌بندی. خلاصه، درون آن مجلس، هرکسی نگاه کند، می‌فهمد که این ریشه ندارد؛ اما یک عده‌ای نادان، به خیالشان درخت است. بعد از دو روز، خشک می‌شود و می‌افتد. ای رفیق عزیز، بیا حرف ریشه‌دار بزن، حرف ریشه‌دار؛ یعنی ریشه‌اش باید به شجره توحید باشد.

حرف، خودش توی عالم یک چیزی است. باید فرمایش هر کسی، به شجره توحید باشد. اگر حرف به شجره توحید اتصال نباشد، به درد نمی‌خورد. آن را قرآن مجید، تأیید نکرده است. کجا تأیید می‌شود؟ وقتی تأیید می‌شود که آنچه که خدا گفته است، امرش را اطاعت کنی، آنجا بروی. تو آمدی گفتی که جلوی دهان کسی نگیرید، مردم، اشخاص، خالقیت دارند. خدا، خالق است این‌ها هم خلقت می‌کنند، جلوی دهانشان را نگیرید. اگر به من می‌گویید، می‌گویم: آن کسی که غیر از حرف علی، حرف می‌زند، غیر از حرف قرآن می‌زند، غیر از حرف خدا می‌زند، دهانش را سرویس کن. نه اینکه جلوی او را نباید گرفت، باید دهانش را سرویس کرد. آخر، تو می‌گویی: خلاقیت با ایشان است، خلاصه، خدا خلقت می‌کند، این هم خلقت می‌کند؛ این خودش جزء خلق است. عزیز من، خلق که چیزی را خلق نمی‌کند. این خودش جزء خلق است. وقتی که خدا بخواهد، یک عده‌ای که محض خدا حرف نمی‌زنند، خدا عقلشان را می‌گیرد؛ از روی هوش حرف می‌زنند. آن کسی که حرفش حسابی است، از روی عقل حرف می‌زند. خدای تبارک و تعالی، اول می‌گوید: من عقل را خلق کردم؛ اما پیغمبر می‌گوید، [اول] ما را خلق کرده است. عقل؛ یعنی پیغمبر، عقل یعنی امام زمان، عقل یعنی ائمه طاهریں، عقل یعنی زهرا، عزیز. وقتی که از روی عقل نشد، رفقای عزیز، یک حرف ولایتی بزنند، توبش می‌مانند.

این خلق، چطور می‌تواند خالقیت داشته باشد؟ خالق آن است که یک چیزی نیست؛ یعنی به وجود بیاورد، یعنی جوری بگوید که خودم حالی‌ام بشود، زمین نبوده، خدا دریا را خلق کرده، از زیر کعبه، کفی زده، کل خلقت زمین شده است. قسمت‌های زیادش هم، هنوز دریاست. خالق آن است که این آسمان نبوده، به وجود آورده، زمین نبوده، کوه‌ها نبوده است. ممکن است بشر به جایی برسد، صنعتش به جایی برسد. آن را سازندگی می‌گویند، خلقت نمی‌گویند. تو این حرف‌ها را داری می‌زنی، خب، یک عده‌ای هم دور هستند، می‌گویند: ما هم خالق شدیم. آدم چه کار کند؟ یک عده‌ای بودند و هستند، ائمه ما را جزء خلق آوردند. حالا کسی پیدا شد که آمده می‌گوید: خلق هم خالق است. از این حرف‌ها خیلی زیاد بوده؛ اما پیغمبر فرمود: در آخرالزمان، هر چه که در امم سابقه باشد، آن موقع می‌شود. چون که باید مردم، امتحان بدهند. آخرالزمان، امتحان آخر است. چرا می‌فرماید: از هزار نفر اگر یکی با دین از دنیا رفت، ملائکه تعجب می‌کنند؟ دین چیست؟ عزیز من، بدان هر حرفی که زدی، فردای قیامت از تو بازخواست می‌شود. به خاطر چه زدی، چرا زدی؟ عزیز من، بیا امر را اطاعت کن. این چهار نفر یا هزار نفر که دور تو این هستند، این‌ها واللّه مؤثر نیستند. حرف کسی را بزن که فردای قیامت حامی تو باشد، در مقابل زهرا عزیز و در مقابل خدا و رسول سرفراز باشی. واللّه، باللّه، من دوست تمام دوستان امیرالمؤمنین هستم، من عناد ندارم. دنیا می‌گذرد. عزیز من، کسی را بی‌خودی خالق نکن. آن چیزی که هست را به مردم بگو.

مگر نداریم روایت آن کسی که جمعیتی آمدند و دوش را گرفتند و صحبت می‌کند، اگر بدانند آن چیزی که به درد این جمعیت می‌خورد، چیز دیگری بگوید، «لعنة الله» است. خدا آن آدم را لعنت کرده است. عزیز من، باید بدانی امروز چه چیزی به درد مردم می‌خورد. امروز ولایت به درد مردم می‌خورد. خداوند تبارک تعالی هیچ کسی را آزاد نکرده است. چرا ما نباید اندیشه داشته باشیم و با اندیشه کار کنیم؟ تو می‌گویی جلوی دهان کسی را نگیر. خب، جلوی دهان عمر و ابابکر را نگرفتند، ادعای خلافت کردند، علی را

توی خانه نشانند. کسی نبود که جلوی دهان این‌ها را بگیرد؛ فقط خدا. پنج نفر یا چهار نفر امر خدا و پیغمبر و علی را اطاعت کردند. چرا این‌ها اینقدر درجه پیدا کردند که «سلمان منی اهل البیت» شدند؟ [از آن طرف] چرا خدا آنها را لعنت کرد. عزیز من، هر حرفی می‌خواهی بزنی، نگاه به چهار نفر نکن که دور تو را گرفتند. چرا این‌ها مورد لعنت قرار گرفتند؟ جلوی دهانشان را نگرفتند.

ما مکتب داریم مذهب داریم. مگر امام صادق نیست که آمده از در منزل کسی رد شود، می‌بیند دارد ساز و نواز می‌زند، کنیزش بیرون آمده، می‌گوید: این غلام است یا آزاد است؟ می‌گوید: این آزاد است. می‌گوید: آزاد است که این کارها را می‌کند. این وقتی رفت، به او گفت، گویا او بُشر بود، این پابره‌نه دنبال امام صادق دوید، فوراً توبه کرد. مگر نیست که کسی می‌آمد فرمایشات امام صادق را ضبط می‌کرد، می‌رفت در ده و دهکده می‌گفت. حضرت به او گفت، می‌خواهی امام بشوی یا خدا؟ آن شخص گفت: من؟ گفت: بله، چرا نمی‌گویی قال الصادق، قال الباقر؟

بابا جان من، عزیز جان من، باید اندیشه داشته باشید، فکر کنید. بیایید مطالعه کنید، بیاید فکر کنید. مطالعه ولایت کنید. تو می‌گویی جلوی دهانشان را نگیر. مگر به پیغمبر اکرم قرآن نازل نشده؟ مگر علم اولین تا آخرین ندارد؟ مگر جبرئیل به او نازل نشده است؟ مگر تا آخر قیام قیامت را نگفته است؟ حالا خدا به او می‌گوید: اگر از خودت حرف بزنی، رگ دلت را قطع می‌کنم. تو به به چه مجوزی، به چه قانونی می‌گویی، هر کسی می‌تواند هر حرفی را بزند؟ به پیغمبر می‌گوید: رگ دلت قطع می‌کنم. اما این که دارم می‌گویم، اشخاصی هستند که ناجی باشند. اگر بخواهی این حرفها را بزنی، جزء آن هفتاد و دو فرقه‌ای. بیا جزء ناجی باش. بیا جزء این باش که پیغمبر تایید کرده است، قرآن تایید کرده است. اگر هرکسی بخواهد حرف خودش را بزند، عالم به هم می‌خورد، عالم مشکل به هم می‌زند. مگر نیست که آقا امام زمان برای این اصحاب امام حسین می‌گوید: «السلام علیک یا مطیع لله و رسوله، عبد الصالح» پدر و مادرم به قربانت. پدر و مادر امام زمان، مگر شوخی است؟ به قربان کسی است که مطیع باشد. اگر تو مطیع امام زمان شدی، مطیع خدا هم شدی، مطیع دوازده امام هم شدی. مطیع باش، حرف از خودت نزن. عزیز من، شما صنعت را با خلقت یکی کردی. چرا متوجه نیستی؟ بشر باید آزاد در صنعت باشد؛ یعنی مغزش کار کند، طیاره جت بسازد، ماشین بسازد، نباید جلوی فکر بشر را گرفت، نه این که بشر آزاد است که در ادیان دین دخالت کند. مگر نمی‌گوید چیزی که آنها نگفتند، اگر تو بخواهی بگویی، بدعت به دین است؟ خدا بدعت‌گذار به دین را لعنت کرده است. عزیز من، فدایت بشوم، ما باید مطیع باشیم. بیا حرف را گوش کن. من اسمت را نمی‌آورم، مبادا به آن بالاخره آن جوان، لطمه‌ای بخورد. خلاصه، بیا حرف بشنو. عزیز من، بیا حرف بشنو. اینجا به ما می‌گوید برای چه گفتی؟ چرا گفتی؟ مقصد تو چه بود؟ شما بدان اینجا که ما هستیم، عقبی هم هست، از ما سوالی هم خواهند کرد. می‌گوید: برای چه گفتی، مقصدت چه بود؟

مگر نمی‌گوید: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»؟ الان شما [فرض کن] قبر و قیامت است، نکبر و منکر پیش آمد، می‌گوید، مگر خدا نگفت: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»؟ چرا به حرف کسی دیگری رفتی؟ عزیز من، چه جواب می‌دهی؟ عزیز من، قربانت بروم، چه جواب می‌دهی؟ تو باید مطیع باشی. همه مردم باید مطیع باشند. خدا از مطیع بودن، خوشش می‌آید. مگر بعلم نبود که خدا اسم عظم به او داد، به سگ گفت: آدم شو، آدم شد، گفت: سگ شو، شد. یک ذره سرپیچی کرد. برو قرآن بخوان، ببین، داد می‌زند، بعلم کافر از دنیا رفت. برای چه کافر شد؟ یک ذره از امر سرپیچی کرد. مگر پسر نوح چه کرد؟ یک ذره از امر پدرش سرپیچی کرد؛ «اینک لیس من اهلک» «اینک لیس من اهلک» خیلی ابعاد دارد. تو هم باید اهل پیغمبر باشی، اهل امام زمان باشی، اهل قرآن باشی، از خودت حرف نزنی، مطیع باشی. والله، این دنیا می‌گذرد. تو یک قدری فکر کن، ببین چه اشخاصی بودند؟ کجا رفتند؟

یکی از خلفا آمده امام هادی را برده است. می‌گوید: برای ما شعر بخوان. می‌گوید: ما از شعر خیلی بری نیستیم. گفت: نه، باید بخوانی. آن اشعاری که شما از ما بهتر بلدید، گفت. مضمونش این بود: یک روزی این خورشید، به قصر سلاطین می‌تابید، در قلعه‌های کوه بودند، امروز به قبرشان می‌تابد. عزیز من، بدان که دنیا فانی است. نگاه به آن چهار نفر نکن که دورتان را می‌گیرند. این‌ها همه‌شان محتاج هستند.

ما امروز می‌خواستیم از «اصحاب کهف و الرقیم» صحبت کنیم. حالا این حرفها پیش آمد. امیدوارم که محض خدا زده باشم. این «اصحاب کهف و الرقیم» را من یک اشاره‌ای کردم. این‌ها کارهایی کرده بودند که قرآن آن‌ها را تایید می‌کند. رفیق عزیز، بیا قرآن، تو را تایید بکند، خودسر نباشید. این اصحاب کهف توی غار وقتی رفتند، بهتر از من می‌دانید، سیصد سال خوابیدند. حالا بلند شدند، آمدند نان بگیرند. این‌ها را می‌گیرند و می‌گویند: این سکه دقیانوس است. به خیالشان، یکی از آنها گفت: یک روز خوابیدیم، یکی گفت، یک نصف روز خوابیدیم. حالا با سلطان آن زمان، توی غار آمدند و توی غار رفتند. این غار طلسم شده بود. ببین، خدا تاییدشان کرده است. عزیزان من، بیایید ما هم مانند اصحاب کهف شویم. بیاید از ریاست بگذرید، بیاید از این دنیا بگذرید، بیاید به قول بعضی دنیاپرست‌ها خودتان را کوچک کنید. من گفتم، بعضی از رفقای من همین جور کردند. والله، شما جزء اصحاب کهف هستید. آن ریاست شما را، همه آنها را به هم شکستید، در یک جاهای کوچک دارید زندگی می‌کنید.

آن چند وقت‌ها من یک دوست عزیزی دارم، گفت: من از این کار خسته شدم. گفتم: عزیز من، کجا می‌روی؟ والله، نگاه کردن به کوه‌ها، بهتر است از اینکه به بعضی‌ها نگاه کنی. والله، به حیوان‌های بیابان نگاه کردن بهتر است از اینکه به بعضی‌ها نگاه کنی؛ آنها مطیعند، اغلب این مردم مطیع نیستند. خدا شما را خواسته که شما را آنجا گذاشته، شیطان تو را وسوسه نکند. کجا می‌خواهی بروی؟ چه کار می‌کنی؟ هر روزت که شب می‌شود شکر کن، چشمت به زن نامحرم نخورد، چشمت به اینها که نمی‌دانم ماننو پوشیدند، زلفشان را قپل کردند، نخورده است. چشمت به این‌ها نخورده است. اگر چشمت به یک گاو بخورد، یا یک حیوان بخورد، بهتر از این است. چه خبر شده است؟

عزیزان من، بیاید حرف بشنوید. فدایتان بشوم، هر روز که شب می‌شود، بگویید: خدایا، شکر که حرف نزدیم که تو راضی نباشی، کاری نکردیم که تو ناراضی باشی، امر تو را اطاعت کردیم. والله، به دینم قسم، هیچ قدرتی نمی‌تواند شکر ولایت کند. یک روزی که شب می‌شود، من خوشحال می‌شوم. به دینم قسم، من به خدا عرض کردم، گفتم: خدا، تا به درد این مردم بخورم، باشم. دقیقه‌ای نمی‌خواهم توی دنیا باشم. به حضرت عباس که دریای غضب است، امروز مردن سرفقلی دارد. سرفقلی‌اش چیست؟ دینت را برداری و دربروی. جوری شده است که تمام این دنیا، شرلازمنه شده است، دیگر خیر تویش نیست. زمانی خیر تویش بود که دفاع از ولایت می‌شد. خیر آن موقع تویش بود که دفاع از زهرای عزیز بود. حالا کسی جلویاتان نگرفته که دفاع نکنید. کسی نیامده بگوید چرا دفاع می‌کنید. این را هم من بگویم. تجدد، ما را برده، این ساز و تلویزیون دل شما را برده است. اینقدر برای شما دلربا آورده است. می‌گوید: آن زهرایی که چادرش یک جوری بود، که از بس که پینه داشت، اولی معلوم نبود. برده است. من نمی‌گویم که حالا خانم‌ها بگویند که این، مردها و شوهرهای ما را یک جوری می‌کند که چادر زنت باید پینه داشته باشد. نه، می‌گویم: ولایت برای ما قدیمی شده است. ما همیشه پی یک چیز تازه می‌گردیم. خدا نگفته، من به تو نگفتم زنت این طوری بشود، بهترین لباس باید برایش بگیری؛ اما بدن‌ما نگیر. این کفش‌هایی که تق، تق می‌کند را نگیر. باید لباس برایش بگیری. آقا امام حسین تا آخرین نفس، دفاع از حرمش کرد، از ناموسش کرد، باید با چنگ و دندان از ناموستان حمایت کنید. اما من عقیده‌ام این است که دیگر ما به فقرا برگشتیم. تجددی شدیم. والله، باله، تجدد آخر ندارد. قربانتان بروم، فدایتان بشوم، آرام بگیر. دنبال چیزی بروید که آخر داشته باشد. مگر تجدد آخر دارد؟

عزیز من، قربانتان بروم، شما که این طرف، آن طرف، می‌روید، می‌خواهید هدایت شوید یا می‌خواهید ضلالت شوید؟ اگر می‌خواهید ضلالت بشوید، بروید. اگر می‌خواهید هدایت بشوید، جلوی پایت را بگیر، منتظر آقا امام زمان خودت باش. عزیز من، جان من، بیا حرف من را بشنو. به دینم قسم، هر روزی که شب می‌شود، باید بگویید خدا را شکر، ما دینمان را ندادیم. امروز، جامعه، دین‌بر شده است. امروز، جامعه عالم، هدایت‌کننده نیست، امروز جامعه دین‌بر شده است. کجا می‌روید؟ عزیز من، فدایت بشوم، بیایید همان دین پدر و مادری‌تان را تا توی قبر ببریم. مگر پدران ما نبودند، علی، علی، کردند تا مردند؟ مگر این مادران شما نبودند که بی وضو، یادم است، پستان دهان ما نمی‌گذاشت؟ می‌گفت: فلانی بچه‌ات دارد گریه می‌کند؟ می‌گفت: من وضو ندارم، می‌دوید وضو می‌گرفت پستان دهان ما می‌گذاشت. اصلاً وضو یعنی چه؟ یعنی اطاعت خدا. شما که داری وضو می‌گیری؛ یعنی دستم را از دنیا شستم. می‌فهمیم یعنی چه؟ آره، می‌فهمیم یعنی چه؟ آری دستمان را از دنیا شستیم؟ آن وقت ما شدیم. آخر، ما چه بگوییم؟ عزیز من، قربانتان بروم، فدایتان بشوم، بدانید هیچ مؤثری مؤثر نیست، به غیر از خدا و ولایت. بیاید حرفی بزنی که خدا خوشش بیاید، پیغمبر خوشش بیاید. آنها که حرفی زدند که خلق خوشش بیاید، کجا رفتند؟ چه شد؟ آنهايي که [حرف] زدند، مردم خوششان بیاید، چه شد؟ آنهايي که [حرف] زدند که خدا خوشش بیاید، چه شد؟

بیاید یقین کنیم هیچ کارسازی، به غیر خدا کارساز نیست. خدا، خیلی ما را دوست دارد. خدا ولایت را افشاء کرده است. تو پی نماز و روزه و حج و نمی‌دانم این کارها می‌روی. بیا، ببین این چیست که این‌ها همه را، به باد می‌دهد؟ بی ولایتی است که به باد می‌دهد.

مگر نیست که خدا می‌فرماید: به عزت و جلالم خودم، اگر عبادت ثقلین کنی، علی را دوست نداشته باشی، علی را به «الیوم اکملت لکم دینکم» قبول نداشته باشی، تو را می‌سوزانم. بابا، بیایم به این کار یقین کنیم. بیایید دور محور ولایت بگردیم. مگر نیست که پیغمبر اکرم به امر خدا علی (علیه السلام) را بلند کرده، حالا در ظاهر آمده زمین گذاشته، جبرئیل آمد، گفت: «الیوم اکملت لکم دینکم» دین علی است. دین امام زمان است. کجا از امام زمان دست برداشتید، یک جاهای می‌روید؟ آیا آنها درد تو را درمان می‌کنند؟ بیا فکر داشته باش. چرا به شما می‌گوید نیم ساعت فکر، بعضی هفتاد سال عبادت است؟ چه فکری است؟ فکر بکنید که مدل ماشینمان را عوض کنیم یا خانه‌مان را اینجوری کنیم؟ فکر ولایت کن. فکر کن ببین عقبی از تو چه می‌خرد؟ ولایت را خریداری کن، امر امام زمانت را خریداری کن. تو اینجا یک ماشین داری، ببین، چقدر علاقه به آن داری. ماشین خریدی که تو را از اینجا بردارد، به آنجا برود. آیا ما خریداری ولایت کردیم؟ آیا خریداری امر امام زمان خودت را کردی؟ آیا خریداری امر خدا را کردی؟ آیا خریداری قرآن مجید، کلام خدا را، کردی؟ یا این حالا دمده شده است؟ [می‌گوید:] امروز برنامه چطور شد، امروز مجلس چطور شد، دیدید چطور شد، این جوری شد، آیا اینها به درد تو می‌خورد؟

بابا جان من، دارم داد می‌زنم، می‌گویم: مؤمن حرف لغو نمی‌زند، کار لغو نمی‌کند. تو که گوش به این حرف‌ها می‌دهی، این راه را می‌بری، داری خودت را از مؤمنی ساقط می‌کنی. خدای تبارک و تعالی، ائمه طاهیرین، صراط مستقیم، خود علی است؛ اما صراط مستقیم را نشانت داده است. می‌گوید: از اینجا برو، به من می‌رسی. تو از کجا داری می‌روی؟ از اینجا بیا به من می‌رسی. آنجا کجاست؟ امر امام زمان است. آنجا کجاست؟ فرمان خدا است. اصلاً هیچ به فکر، عقبی نیستیم، هیچ به فکر ولایت نیستیم، همه‌اش چشممان را باز کردیم، داریم دنیا را می‌بینیم. پدر جان من، عزیز جان من، قربانتان بروم، بیاید تفکر داشته باشید. عمر ما دارد سقوط می‌کند، دارد می‌گذرد. چه کار کردیم؟

شخصی می‌رود خودش را بیمه کند، می‌گوید: دکترش ارزان است، نمی‌دانم فلان چیزش هم ارزان است. آیا آمدی خودت را پیش امام زمانت بیمه کنی؟ آیا ما آمدیم خودمان پیش امیر المؤمنین، پیش زهرای عزیز، بیمه کنیم که ولایت به ما بدهد؟ چرا نمی‌آیید خودتان را بیمه کنید؟ عزیزان من، واللّه، هم اینجا به درد می‌خورد، هم آنجا. امام صادق فرمود: هیچ کس ولایت ما را نمی‌فهمد هیچ کس، خیلی این حرف مهم است، تا حتی انبیاء، وقتی جان اینجا آمد، آن وقت می‌فهمید. اینجا هم که آمد، دیگر این کار برای تو خیلی کارساز نیست؛ چون که تو را آورده توی دنیا کار کنی. عزیز جان من، آمدی کار کنی؟ کار چیست؟ امر را اطاعت کنی. واللّه، خیلی آسان است. امر را اطاعت کنی، «اطاعة الله» می‌شوی، وقتی «اطاعة الله» شدی، وقتی اطاعت کنی، وصل به اطاعت الله می‌شوی. وقتی تو امر را اطاعت کردی، «اطاعة الله» می‌شوی. عزیز من، قربانتان بروم، فدایت شوم، شما باید پرچم توحید در دست باشد، پرچم ولایت دست باشد، تو چه پرچی برمی‌داری؟ حالا باید یقین کنی. این دوست عزیزم که می‌گفت: یقین، درست است. ما آن را هم باید یقین کنیم. باید یقین داشته باشی، چه کسی این پرچم را به دست تو می‌دهد؟ کسی دیگر به غیر از امام زمان، به غیر امیرالمؤمنین، به غیر خدا به دست تو نمی‌دهد. باید کوشش کنیم او پرچم را به دست بدهد، زیر پرچم هیچ کس نروید. باید یقین بکنید. از کجا باید یقین برسیم؟ ببین، دیگران چطور زیر پرچم رفتند؟ ببین، سلمان کجا رفت، مقداد کجا رفت، عمار کجا رفت، بلال کجا رفت؟ اینها در آن زمان بودند؛ اما عزیز من، یک دفعه خدا، تعریف تو را بیشتر از آنها کرده است. من تکراراً این را می‌گویم: حالا پیغمبر می‌گوید، این جور می‌شود، آن جور می‌شود، پیغمبر تمام این فتنه‌های آخرالزمان را می‌گوید، [می‌گوید:] آیا برای مؤمن خیر است؟ می‌گوید: برای مؤمن خیر است. عزیز من، قربانتان بروم، تو را راهنمایی کرده است؛ [می‌گوید:] یقین به ما داشته باشد. این که من می‌گویم: «عین الیقین، حق الیقین» این است. یقین داشته باشید. علی (علیه السلام) آمده تا قیام قیامت راه جلوی شما گذاشته است: یا کمیل، دست و جوارح خودت را پیش خدا بگذار، دست و جوارح خود یعنی چه؟ یعنی تو بدانی این دست مال خداست، فرمان خدا را ببری، بدانی این پا برای خداست، فرمان خدا را ببری، بدانی این چشم مال خداست، فرمان خدا را ببری. هرزه نباشید. اغلب ما هرزه‌ایم؛ مثل علف هرزه. علف هرزه یک ده‌شاهی ارزش ندارد. هرزه یعنی خودش درآمده است. ما هم خودمان حرف درست می‌کنیم. این که می‌گوید هرزه نباش، ببین، این علف هرزه خودش درآمده است، ده شاهی ارزش ندارد. حیوان باید آن را بخورد؛ اما ببین، اگر تو علف هرزه، نباشی گندم باشی، می‌گوید یک ذره، یک خرده‌ات هم روی زمین باشد، می‌گوید: ببوس، آن را بردار. ببین، چه عظمتی به هم می‌زند. این گندم فرمان برده است. علف هرزه فرمان نبرده است. یک ذره اش زمین می‌ریزد، می‌گوید: بردار آن را ببوس. این چه احترامی به هم زده است؟ فرمان برده است. علف هرزه [فرمان] نبرده است. اطاعت آن رعیت را کرده است. آن رعیت کارسازی کرده، این را پرورش داده، ببین، چه قیمتی به هم زده است. ما هرزه نباشیم. هرزه کیست؟ کسی است که از خودش حرف می‌زند. آن هرزه است. ما باید متابعت امر کنیم. دوباره تکرار می‌کنم، عزیزان من، قربانتان بروم، دوستان علی، بدانید خدا شما را دارد شما را برای آنجا پرورش می‌دهد.

یا علی